**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب فصول**

**بررسی پاسخ شیخ به فرمایش صاحب اصول**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و هفتم\_5 اسفند 1398**

بحث ما در فرمایش جناب صاحب فصول اعلی مقامه و اشکالات شیخ اعظم اعلی الله مقامه بود. همین بحث که در تنبیه اول انسداد مطرح است، در تقریرات جناب شیخ به نام مطارح الانظار به قلم مرحوم میرزا ابوالقاسم نوری تهرانی، جلد 3، صفحه 205 آمده است. آن چه امروز عرض می کنم در تکمیل مطالب قبل و ادامه آن هم ناظر است به کتاب رسائل، هم ناظر است به کتاب مطارح با اضافات و توضیحات لازمه.

بحث از اینجا شروع شد حال ما اگر انسدادی شدیم با توجه به ان مقدماتی که مفصل گذشت، آیا نتیجه انسداد فقط اعتبار ظن است در نفس احکام شرعیه فرعیه یا نتیجه انسداد فقط اعتبار ظن است در طرق به احکام یعنی مسائل اصولیه یا نتیجه انسداد هر دو است. چنان که مشاهده کردید شیخ به این سومی متمایل است و صاحب اصول به ان مطلب دوم.

ما فرمایش صاحب فصول را مفصل توضیح دادیم اساس برهان و بیان بنیانی که صاحب فصول مطرح فرمود، یک مقدمه اش این بود که ما یک علم اجمالی داریم به نصب طریقی که ما را به مطلوب مولا می رساند، حال اگر فهمیدیم این طریق چیست که هیچ و الا اگر نفهمیدیم به ظنونی که در این رابطه و منعی به خصوص آن ظن وارد نشده است به آن عمل میکنیم پس نتیجه مقدمات انسداد می شود حجیت ظن در طریق.

از مجموع فرمایش صاحب فصول و انچه در تقریرات و متن رسائل آمده است می شود که صاحب فصول برای اثبات فرمایش خودش که ما علم اجمالی داریم به نصب طریقی که یوصلنا الی مطلوب مولا از دو راه استفاده کرده است یکی اینکه اگر تکالیف باشد که هست، کسی منکر وجود تکالیف فعلیه برای مکلفین نیست. تکالیفی باشد ولی راهی برای رسیدن به آن تکالیف نباشد این خلاف لطف است. منافات با قاعده لطف دارد. قاعده لطف می گوید خداوند برای هدایت خلق پیامبرانی را بفرست و دستوراتی را بدهد. حال که فرستاده و ان دستورات داده شده است ولی منی که با فاصله هستم تا ان زمان راه برای رسیدن به ان تکالیف نداشته باشم این خلاف لطف خدا است. قاعده لطف می گوید تکلیف باشد راه رسیدن به تکلیف هم معلوم باشد باید شارع خودش رسیدن به تکلیفش را به نحوی بیان کند و الا خلاف قاعده لطف است. این را می توانید به یک بیان دومی هم تقریر کنید بگویید این خلف فرض حکمت الهیه است. ما شارع را حکیم می دانیم، شارع حکیم باید آن چیز هایی را که بیان کرده است به دست مردم برساند. راه رسیدن به ان ها را بیان کند والا قوانین مملو از حکمت بیان کند، راه رسیدن به ان را بیان نکند، این خلاف حکمت است.

این مطلب صراحتا کلمه قاعده لطف در صفحه 208 از مطارح از جلد سوم آمد هاست و این بیان دوم که حکمت است فقط یک کلمه حکیم در کتاب بود و ما ان را به عنوان یک بیان دومی تقریر می کنیم . هر دو در صفحه 208.

اما در رسائل بیان در صفحه 441 بود، که انّ منعَ نصب الطریق لا یجامع القول ببقاء الاحکام الواقعیه، اذ بقاء التکلیف من دون نصب طریق الیها ظاهر البطلانپ

ما اگر بگوییم تکالیفی باقی است ولی طریقی به سوی ان ها نیست این ظاهر البطلان است و ظاهر البطلان هم معنایش این است که خلاف قاعده لطف است و هم خلاف حکمت پروردگار متعال این توضیح بیان صاحب فصول در این که ما باید یک علم اجمالی داشته باشیم به نصب طرق توسط شارع. این بیان اول صاحب فصول که خودش منشعب به دو بیان شد یکی قاعده لطف و دیگری حکمت.

اما بیان دوم صاحب فصول یا بفرمایید دلیل دوم صاحب فصول که در صفحه 209 مطارح آمده است و صفحه 441 و 442 وسائل آمده است این است که اگر هم از راه قاعده لطف و از راه قاعده حکمت پیش نمی آیید این را بپذیرید که ما می توانیم یک ادعای اجماع مرکبی را اینجا داشته باشیم به این نحوه که همه علماء چه اخبارین، چه محدثین و چه اصولیین، چه قدماء، چه متاخرین، چه متاخر المتاخرین و چه معاصرین همه برای خودشان راهی دارند جهت رسیدن به احکام شریعت. بله اختلاف مصداقی در تعیین راه دارند اما اصل اینکه یک راهی باید موجود باشد مورد اطباق است. علماء اتفاق و اطباق و اجماع دارند بر یک قدر مشترکی با همه اختلافاتی که دارند مثل این است که همه اتفاق کنند که یک نفر مرده است ولی اختلاف داشته باشند که میت زید است یا عمر. این جا قدر مشترک دارید قدر مشترک مورد اطباق و اتفاق و اجماع است یا همه اتفاق داشته باشند بر وجوب یک نماز در روز جمعه. حال اختلافشان این باشد که این نماز نماز جمعه است یا نماز ظهر است. این اختلاف درست است اما مضر به این نیست که یک اتفاق دارند بر وجوب اصل یک نماز، در ما نحن فیه هم وقتی همه بر یک مطلب متفق هستند که باید راه حلی را داشته باشیم ما با اختلافات این ها کاری نداریم، مهم وجود یک قدر مشترک است حال هر کس یک راهی طبق استنباط و اجتهاد خودش می رود. پس باید شارع مقدس یک راه حلی قرار داده باشد که همه این ها متفق هستند. راه علم اجمالی ما به وجود این طریق ظنی می شود اجماع علماء اجماعا مرکبا.

این دو دلیل برای مدعای صاحب فصول تا به حال. مرحوم شیخ قدس الله روحه جوابی که هم در رسائل، هم در مطارح به این بیان صاحب فصول می دهد بر دو بخش است. بخشی مربوط به سخن اول در تایید فرمایش فصول است که قاعده لطف و حکمت است و بخشی هم مربوط به بیان دوم در تایید فصول است که اجماع مرکب است اما انچه مربوط به بخش اول است خلاصه حرف این است که نه قاعده لطف به هم خورده است و نه خلاف حکمتی لازم آمده است. خلاف قاعده لطف جایی است که تکلیف باشد اما راه نباشد، اما اگر تکلیف بود، راه بیان شده توسط شارع نبود، و راه های عقلائی که دیروز بیان کردیم بود، برای رسیدن به تکلیف این که خلاف لطف و حکمت نیست. شارع ما را با همان ارتکازات و دیدن عقلائی که بین موالی و عبید هست رها کرده است. که تا علم هست، علم اگر علم نباشد، طرق رسیدن به ظنون اطمینانی و در مراحل بعد ظنون کمتر بین عقلا موجود است لازم نیست شارع بیانی در این مساله داشته باشد. بلکه شارع ما را حواله داده است به همان ارتکازات عقلا اگر هیچ راهی نبود بله. اما چه کسی گفت حتما راه را هم باید شارع بیان کند؟ بر این دلیلی نداریم.

بیان دوم تقیید برای صاحب فصول همان چیزی بود که در صفحه 441 رسائل بود:

و ربما یستشهد للعلم الإجمالی بنصب الطریق بأن المعلوم من سیره العلماء فی استنباطهم هو اتفاقهم علی طریق خاص و إن اختلفوا فی تعیینه.

همان بحث اجماع مرکب که عرض کردم این ملازمه با قدر مشترک دارد این که همه ان ها بر یک راه حل اتفاق کرده اند.

جوابی که از صفحه 209 در مطارح و 441 در رسائل آمده است این است که اولا برخی از این آقایان صراحتا منع کرده اند نصب طریق را مثل سید مرتضی ابن ادریس، قاضی و مرحوم طبرسی. صراحتا چیزی به نام خبر واحد را قبول نکردند شما مراجعه کنید به صفحه 240 رسائل و کلام سید و اتباع سید را ببینید. نه تنها بعضی گفته اند طریقی نداریم بلکه بعضی گفته اند نصب طریق ظنی ممنوع و محال است. مراجعه کنید به صفحه 105 رسائل. این اولا

و ثانیا لو أغمضنا عن مخالفه السید و أتباعه لکن مجرد قول کل من العلماء بحجیه طریق خاص (در اینجا حیث دارد ولی ظاهرا نسخه حسب بهتر باشد) حسب ما أدی إلیه نظره لا یوجب العلم الإجمالی بأن بعض هذه الطرق منصوبه لجواز خطإ کل واحد فیما أدی إلیه نظره

این عبارت رسائل بود. ما هر جایی نمی توانیم اجماع مرکب درست کنیم. اگر فقیه اول بگوید طریق اول حجت است و وفقیه دوم بگوید طریق دوم حجت است و فقیه سوم طریق سوم الی آخر. از این استفاده نکنید که علم اجمالی داریم که بعضی از این طرق منسوب است به قبَل الشارع. چون ما احتمال خطای تک تک این ها را در نظرشان می دهیم.

حال از من شیخ می پرسید پس ان بحث قدر مشترک گیری کجاست؟ می فرماید:

و اختلاف الفتاوی فی الخصوصیات لا یکشف عن تحقق القدر المشترک إلا إذا کان اختلافهم راجعا إلی التعیین علی وجه ینبئ عن اتفاقهم علی قدر مشترک

هیچ وقت اختلاف در فتاوا در خصویات باعث قدر متیقن گیری نمی شود، مگر این که خود این اختلاف کنندگان در تعیینی که کرده­اند، طوری حرف بزنند که شما از سخن آن ها قدر متیقن و قدر مشترک بگیرید.

اجازه بدهید این عبارت شیخ را من به لسان خودم باز کنم.

گاهی شما قدر مشترک را به صورت صوری و به صورت انتزاعی صرف فقط خودت قرار می دهی این فایده ندارد گاهی آن قدر مشترک خود یکی از مقدمات مطویه مستدلین است و لو نگفتند ولی داری کشف می کنی. خیلی واضح است که این ها این مقدمه را پذیرفته اند که این گونه سخن می گویند اشاراتی در کلامشان پیدا کنید که این قدر مشترک مقدمه مطویه استدلالات آن هاست اینجاست که قدر مشترک گیری فایده دارد . ان دو مثالی که گفتم اتفاقا همین طور است و نمی شود ما نحن فیه را با ان دو مثال مقایسه کرد. یک مثال فقهی زدم و یک عرفی.

مثال عرفی این بود که همگان اتفاق دارند کسی مرده است اختلافشان در شخص است. پس ببینید در اصل موت متفق است. هر کسی درست است اصل حرف خود را می زند اما یک مقدمه مطوی دارد و آن این است که ماتَ شخصٌ.

در ان مثال فقهی یکی می گوید در روز جمعه نماز جمعه واجب است و یکی می گوید نماز ظهر و این یک مقدمه مطوی دارد و ان این است که روز جمعه بی تکلیف نیستم و باید نماز بخوانم. این جا قدر مشترک خوب است اما در ما نحن فیه چگونه شما می خواهید قدر مشترک بگیرید در حالی که برخی از این آقایان اساسا طریق را منع می کردند برخی محال می دانستند.

از این منع واستحاله هم که بگذرم این قدر مشترک یک قدر مشترک صوری است و مثل این دو موردی که ما گفتیم نیست. می دانید این جا مثل کجاست این را در صفحه 210 مطارح آورد می فرماید اگر امت اختلاف داشتند در وجوب یک شیء و حرمت یک شیء یک عده می گفتند هذا واجب و یک عده می گفتند هذا حرام. شما حق ندارید این جا بگویید پس اصل الزام حال اما الزام به فعل و اما الزام به ترک مورد یقینی است این چنین قدر مشترک گیری قابل قبول نیست ممکن است اینجا هر دو بر خطا رفته باشند. این که فرمود لجواز خطا کل واحد همین است در این جا شما نمی توانید اجماع بر قدر مشترک پیدا کنید.

من این جا یک مثال دیگر خودم میزنم می گویم اگر همین علمایی که گفته اند برخیشان نماز جمعهواجب و برخی فرموده­اند نماز جمعه حرام است اگر ازشان بپرسید تو گفتی وجوب اگر وجوب را ازت بگیرند می گویی حرام؟ می گوید نه چه بسا بگویم مستحب. به قائلین به حرام بگویی شما می گویید حرام حال اگر حرام را ازتان بگریم می گویید واجب؟ می گوید نه. نمی توانیم به این ها بگوییم شما که بر الزام اتفاق دارید. می گوید این اتفاق ما بر این الزام معنایش اجماع داشتن ما نیست این یک اتفاق اتفاقی است و صوری.

قال الشیخ: نظیر الأخبار المختلفه فی الوقائع المختلفه(مثل اینکه کسی بگوید مات زید و کسی بگوید جاء عمر و کسی بگوید اکل بکر) فإنها لا توجب تواتر القدر المشترک(این دلیل نمی شود بگوییم یک حادثه ایی اتفاق رخ داده است، این ها ممکن است همشان به خطا رفته باشند این جا به بیان بنده هیچکدام مقدمه حرفشان وقوع حادثه علی الاجماع نیست تا شما قدر مشترک بگیرید)

إلا إذا علم من أخبارهم کون الاختلاف راجعا إلی التعیین

مگر طوری از اخبار این ها استنباط کنیم اکه این ها قدر مشترک را پذیرفته اند و حال اختلافشان مصداقی است، اختلافشان در تعیین است مثل آن دو مثالی که اول زدیم.

و قد حقق ذلک فی باب التواتر الإجمالی و الإجماع المرکب.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.